

ترجمه دروس

عربی 3

ادبیات و علوم انسانی

تهیه و تنظیم :

بهنام منادی

دبیر دبیرستانهای شهرستان پارس آباد

درس اول

و یاد کن در کتاب، ابراهیم را که بسیار راستگو و پیامبر بود.
هنگامی که به پدر خود گفت: ای پدرم! چرا آن چیزی را عبادت می‌کنی که نمی‌شنود و نمی‌بیند و تو را از چیزی بی‌نیاز نمی‌کند.
ای پدرم! برای من از علم آن مقدار آمده است که برای تو نیامده است. پس، از من پیروی کن تا تو را به راه راست هدایت کنم.
ای پدر! شیطان رانپرست که شیطان نسبت به خدای بخشنده نافرمان است.
ای پدرم! بیم آن دارم که از خدای بخشنده به تو عذاب رسد و دوستدار شیطان شوی.
گفت: ای ابراهیم! آیا تو از خدایان من روی گردان هستی؟ چنانچه به (آن سخنان) پایان ندهی، تو را سنگسار کنم، اکنون زمانی دراز از من دور شو.

[ابراهیم] گفت: سلام برتواز خدا برای تو، آمرزش می‌طلبم که خدا در حق من مهربان است.

درس دوم

شجاعت در گفتن حق
سوده دختر عماره از زنان با ایمان و با اخلاص در دوستی امیر مؤمنان (ع) بود و در جنگ "صفین" شرکت نموده و قهرمانان را به جنگ با معاویه تحریک نمود و بعد از این که علی (ع) به شهادت رسید، نزد معاویه آمد تا از ستمی که به او روا شده شکایت کند. معاویه گفت: آیا تو در روز (جنگ) صفین گفته‌ای:
علی (ع) و حسین (ع) و گروهش را یاری کن و قصد هند و فرزندش کن با خوار کردن (آنان)
همانا امام (منظور حضرت علی (ع) است) برادر حضرت محمد (ص) است و او پرچم هدایت و گل‌دسته‌ی ایمان است.

گفت: بله! از کسانی نیستم که از حق روی گردان شود و به دروغ عذرخواهی کند.

گفت: چه چیزی تو را بر آن واداشت؟

گفت: دوستی علی (ع) و پیروی از حق.

(معاویه) گفت: نیازت را بگو.

(سوده) گفت: کارگزار تو "بُسر پسر اُرطاة" از طرف تو به ما روی آورد (وارد شهر ما شد) و مردان ما را کشت و مال‌هایمان را از ما گرفت و از ما می‌خواهد که علی (ع) را ناسزا گوئیم. پس تو یا او را برکنار می‌کنی که در این صورت از تو سپاسگزاری می‌کنیم و اگر این کار را انجام ندهی، در این صورت تو را معرفی می‌کنیم.

معاویه گفت: آیا مرا با قوم خود تهدید می‌کنی؟!

پس گریه‌کنان سر را به زیر انداخت، سپس این‌گونه سرود:

درود خداوند بر روحی باد که قبری آن را در برگرفته، و عدل و داد در آن مدفون شده.
با حق (خداوند) پیمان بسته است که به جای او چیزی را نخواهد پس با حق (خداوند) و ایمان نزدیک و
همنشین شد.

(معاویه) گفت: منظورت کیست؟

(سوده) گفت: منظورم علی ابن ابی طالب است. خدای تعالی او را رحمت کند.

گفت: چه کاری انجام داد که نزد تو این چنین شد؟

گفت: روزی نزد او رفتم تا از یکی از کارگزارانش به او شکایت کنم، او را ایستاده در حال نماز دیدم. و بعد از این
که نمازش را به پایان رساند، با مهربانی و لطف گفت: آیا خواسته ای داری؟ او را از شکایت خود باخبر ساختم.
بسیار ناراحت شد و گریست، سپس دستانش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت:
پروردگارا! هر آینه تو شاهد بر من و آن‌ها هستی، که من آنان را به ظلم بر خلقت و ترک حق توفیرمان نداده‌ام
سپس از جیب خود قطعه‌ای پوست درآورد و بر روی آن نوشت:

به نام خداوند بخشاینده‌ی مهربان ... پیمانه و ترازو را کامل دهید و در فروش اجناس به مردم کم‌فروشی نکنید و
در زمین فساد برپا نکنید ... زمانی که این نامه‌ی من به تو برسد، آنچه در دست است، نگاهدار تا کسی بیاید و
آن را از تو بگیرد. والسلام.

معاویه گفت: بنویسید که با او با انصاف و عدالت رفتار کنند.

گفت: آیا فقط برای من یا برای تمام مردم من؟

گفت: تو با دیگران چه کار داری؟!

گفت: چیزی را برای خود نمی‌خواهم ... اگر عدالتی فراگیر باشد، می‌پذیرم و گرنه، نمی‌پذیرم.

گفت: وای بر ما ...! پسر ابوطالب جرأت و شجاعت را به شما چشاندید است. برای او و مردمش بنویسید!

درس سوم

امثال و حکم (ضرب‌المثل‌ها و حکمت‌ها)

مثل بهترین وسیله است برای بیان آنچه درون دل است به صورت مختصر و مؤثر و به کارگیری ضرب‌المثل‌ها راه
و روش قرآنی زیبایی است که در تعداد زیادی از آیات یا در خلال قصه‌هایی گوناگون آن را می‌یابیم.

ضرب‌المثل‌ها بخشی از فرهنگ ملت‌ها و تمدن آن‌ها را تشکیل می‌دهند و از زندگی جوامع بشری در طول
تاریخ‌شان سرچشمه می‌گیرند.

ضرب‌المثل‌ها برای پرهیز از اطناب (طولانی کردن سخن) به کار گرفته می‌شوند. و آن‌ها موضوع‌ها را به شکلی
آشکار اما به صورت اشاره و گذرا و کنایه بیان می‌کنند. عباراتی به نثر و نظم وجود دارند که به خاطر کثرت

استعمال در ادبیات عربی ضرب‌المثل و حکمت شده‌اند و به علت اشتراک فرهنگی بین دو زبان وارد ادبیات فارسی گردیده‌اند، به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

اول همسایه بعد خانه.

با مردم به اندازه ی عقل‌هایشان صحبت کن.

مؤمن از یک سوراخ دوبار گزیده نمی‌شود. (نیش زده نمی‌شود)

کشور با کفر باقی می‌ماند و با ظلم پایدار نمی‌ماند.

سلام را بر کلام (سخن گفتن) مقدم مدار. (قبل از سخن گفتن، سلام لازم است.)

هر که برای خدا باشد، خدا برای اوست.

مردم بر دین پادشاهان خود هستند.

هر کس خودش را بشناسد خدایش را می‌شناسد.

حرف، حرف می‌آورد. (می‌کشد)

بر فرستاده جز ابلاغ پیام نیست.

ز گهواره تا گور دانش بیاموزید.

نجات در راستی است.

از جایگاه‌های تهمت دوری کنید.

بدرستی که با هر سختی، آسانی است.

بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید.

و فروبرندگان خشم

خویشتن را با دستان خود به مهلکه نیندازید.

هر کس به خدا توکل کند او برایش بس است.

خدا برای ما بس است (کافی است) و نیکو نماینده ای است .

جوانمرد وقتی وعده بدهد، وفا می‌کند.

مسئول آزاد است تا وقتی وعده بدهد. (همین که وعده و قول بدهد باید پاسخ‌گو باشد).

در بدی نمی‌افتد (واقع نمی‌شود) مگر انجام دهنده ی آن .

خود را موعظه کن قبل از این که روزگار تو را موعظه کند.

درس چهارم

به سوی روشنایی بامداد

باوجود درد ورنج ووجود دشمنان مانندعقاب بالای قله‌ی کوه بلندزندگی خواهیم کرد.

به خورشید درخشان خیره می شوم در حالی که ابرها و بارانها و تغییرات هوا را مسخره می کنم. (به بازیچه می گیرم) و به سرنوشتی که از جنگ با آرزوهایم با تمام سختی و گرفتاری دست برنمی دارد (تسلیم نمی شود)، می گویم: موج رنج و تند بادهای مصیبتها در خون من زبانه ی آتش افروخته را خاموش نمی کند. تا می توانی دلم را بشکن و نابود کن، زیرا آن همانند سنگ سخت خواهد بود. مانند شخص قدرتمند زندگی می کنم و پیوسته به روشنایی بامداد، روشنایی زیبا و دور خیره می شوم. روشنایی در دل و سر تا پای وجودم هست، پس برای چه از حرکت در تاریکی بترسم. من آن نی هستم که نغمه هایش تا وقتی که در (میان) زندگان است، پایان نمی یابد .

درس پنجم

به روی زندگی لبخند بزن!

بدون شک دنیا بدون مشکلات نمی باشد (از مشکلات خالی نمی باشد). و انسان در زندگی خود همیشه با سختی ها روبرو می شود پس به شادی و خوشحالی نیازمند است تا به زندگی لبخند بزند و از آن (زندگی) دلتنگ نگردد.

(انسان) خندان به زندگی، تنها در زندگیش خوشبخت نیست، بلکه در کار کردن تواناتر و برای قبول مسؤولیت شایسته تر می باشد و آمادگی بیشتری برای رویارویی با سختی ها دارد. پس او اقدام به کارهایی بزرگ می کند که به او و دیگران سود می رساند.

اگر به انسان عاقل اختیار داده شود که بین مالی فراوان یا مقامی بلند و بین نفسی خشنود و خندان یکی را اختیار کند، بدون شک دومی را برمی گزیند. و لبخند ظاهری هیچ ارزشی ندارد مگر زمانی که از درونی خندان برانگیخته شود.

هر چیزی در طبیعت خندان است. گل خندان است و جنگل ها خندان اند و دریاها و رودها و آسمان و ستارگان و پرندگان همگی خندان هستند. انسان نیز در ذات خود خندان است.

بنابراین، کسی که ذاتی اخمو دارد، زیبایی را نمی بیند و کسی که دلش آلوده شود، زیبایی حقیقت را نمی بیند. هر انسانی دنیا را از میان عمل و فکرش می بیند؛ پس هرگاه عملکردش خوب و اندیشه اش پاکیزه باشد، عینکی که با آن به دنیا می نگرد، پاک و پاکیزه باشد و دنیا را همان طور که آفریده شده، زیبا می بیند و اگر عینکش تیره گردد و هر چیزی را سیاه و تاریک می بیند.

هنگامی که خواستی به روی زندگی لبخند بزنی، با بدبینی و ناامیدی مبارزه کن. زیرا فرصت مناسب به تو و به مردم دست می دهد و در رستگاری به روی تو و مردم باز است.

درس ششم

عسل غذا و تندرستی است. عسل غذایی سودمند و انرژی‌بخش است و تجربه‌ها و آزمایش‌های علمی ثابت کرده‌اند که هر 100 گرم عسل، 300 کالری می‌دهد. پس (عسل) غذایی است با ارزش غذایی بالا با حجمی اندک. یک کیلو عسل خالص در ارزش غذایی معادل با پنج کیلو شیر یا شصت کیلو پرتقال است

علاوه بر آن مواد قندی موجود در عسل زود هضم است و به عضلات جسم نیرو و چالاکی سریع و قوی می‌دهد. و یقیناً ثابت شده است که [عسل] دارای عناصر با ارزش فراوانی است؛ مهم‌ترین آن‌ها مواد قندی است و تا کنون فقط پانزده نوع از آن‌ها کشف گردیده است؛ از جمله: پروتئین و آهن و مس و ویتامین "ب 1"، "ب 2"، "ب 5"، "ب 6" و ...

فایده‌های عسل

عسل چند خاصیت دیگر دارد که آن را برترین (بهترین) انواع مواد قندی قرارداد است؛ از جمله:

- 1 - اعصاب را آرامش می‌دهد.
- 2 - سرفه‌ی آزار دهنده را تسکین می‌دهد.
- 3 - دردهای مفاصل را تسکین می‌دهد.
- 4 - بر خلاف سایر مواد قندی دندان‌ها را فاسد نمی‌کند.
- 5 - [عسل] ضد عفونی کننده است و با گذشت زمان فاسد نمی‌شود و ارزش غذایی خود را کاملاً حفظ می‌کند.

درس هفتم

از نکته‌های لطیف حکمت

به حال تو می‌گیریم

گفته شده است که روزی بهلول وارد کاخ هارون‌الرشید شد، و مشاهده کرد که تخت ویژه‌ی او خالی است و لحظه‌ای روی آن همانند پادشاهان نشست. خدمتکاران او را دیدند به شدت کتک زدند و از تخت هارون‌الرشید به پایین کشیدند در این حال هارون وارد کاخ شد و بهلول را دید که نشسته و گریه می‌کند!

از خدمتکاران علت آن را پرسید، گفتند: او را دیدیم که بر روی تخت تو (شما) نشسته، پس او را به خاطر این که ادب شود، زدیم. هارون‌الرشید دلش به حال بهلول سوخت و به او گفت:

دوست من گریه نکن! من خدمتکاران را عقوبت خواهم کرد!!

بهلول پاسخ داد: ای هارون! بی شک من به حال خودم گریه نمی‌کنم و اما به حال تو می‌گیریم! من فقط یک

لحظه روی تخت تو نشستم و با این کتک شدید عقوبت شدم در حالی که تو در طول عمرت در این جا

نشسته‌ای، پس چگونه در آخرت مجازات خواهی شد؟!

"از سخن (سخنان) لقمان حکیم به فرزندش"

از حکمت پیامبران بسیار چیزها شنیدم، و هشت نمونه از آنها را برای تو برگزیدم. از آن جمله:
اگر در حال نماز هستی، قلبت را حفظ کن.
و اگر در مجالس مردم هستی، زبانت را نگهدار.
و اگر در خانه‌های مردم هستی، چشمت را (از محارم) حفظ کن.
و اگر بر روی [سفره‌ی] غذا هستی، معده‌ی خود را نگهدار (به اندازه بخور).
دو چیز را هرگز به یاد میاور:
بدی مردم را به خودت و خوبی خودت را به مردم.
و دو چیز را هرگز فراموش نکن:
خداوند و سرای آخرت را!

درس هشتم

متنبی و سعدی

بعد از نزول قرآن به زبان عربی، این زبان از محدوده‌ی شبه جزیره‌ی عربستان خارج شد و به یک زبان جهانی تبدیل گردید که هر کس مسلمان شده و به خدا ایمان آورده به آن منسوب می‌شود.
و به همین خاطر است که می‌بینیم ایرانیان بعد از گرویدن به اسلام برای تدوین قواعد زبان عربی و فصل‌بندی آن تلاش و کوشش فراوانی کردند و کتاب‌های زیادی را در نحو و صرف و بلاغت و دانش لغت‌شناسی نوشتند، چنانکه آنان (ایرانیان) فرهنگ‌های لغت مهمی برای این زبان تألیف کردند.
از جمله آنان: "سَبَبُوه، کسائی، جُرْجانی، تفتازانی، زمخشری و فیروزآبادی و ..." می‌باشند.
آنان (ایرانیان) عقیده دارند که این زبان برایشان بیگانه نیست بلکه زبانی است که خداوند آن را برای سخن گفتن با انسان انتخاب کرده است، پس آن را آموختند و آموزش دادند و آثار بزرگ علمی و ادبی خویش را به آن زبان تألیف کردند و زبان دین و فرهنگ آنها شد.
و این چنین پیوندهای عمیقی بین دو زبان فارسی و عربی بوجود آمد، در این جا به اشاره‌ای در وجود مضمون‌ها و مفاهیم مشترک فراوان در اشعار شاعران این دو زبان بسنده می‌کنیم. یکی متنبی از بزرگ‌ترین ادیبان ادبیات عربی در قرن چهارم و آن دیگری شیخ بزرگوار، سعدی شیرازی، از بزرگوارترین ادیبان ایران در قرن هفتم. پس به برخی از این مضامین از این دو شاعر بزرگوار بنگریم:
متنبی: هر که قصد دریا کند جوی‌ها را کوچک می‌شمارد.
سعدی: هر که به مُعْظَمی رسد، ترک دهد مُحَقَّری.
سعدی: هر که به چیز بزرگی برسد، چیز کوچک و خواری را ترک می‌کند.
به دست آوردن مقام‌های بزرگ را ارزان می‌خواهید حال آنکه برای رسیدن به غسل باید نیش زنبور را تحمل کرد.

سعدی! چو مُرادت اُنْگبین است واجب بُود احتمال زنبور
 (- ای سعدی! اگر می‌خواهی به غسل دست پیدا کنی تحمل نیش زنبور لازمه‌ی آن است.)
 و اما معدن طلا، سنگ خارا است!
 زَر، از سنگ خارا برون آورند.
 من غرق شده هستم، پس چه ترسی از تر شدن دارم!
 غرقه در نیل، چه اندیشه کند باران را!
 اگر سکونت من در آن عیب و نقص باشد (جای نگرانی نیست) مروارید در داخل صدف ساکن نمی‌باشد.
 در چشمت ار حقیق بود صورت فقیر کوتاه نظر مباش که در سنگ گوهرست!
 زخم، مرده را به درد نمی‌آورد.
 مُرده از نیشتر مترسانش!
 این دغل دوستان که می‌بینی مگسانند دور شیرینی

درس نهم

...روزی کاغذی یافت بر آنجا نوشته "بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ"، عطری خرید و آن کاغذ را معطر کرد و به تعظیم، آن کاغذ را در خانه نهاد.
 بزرگی، آن شب به خواب دید که گفتند: بشر را بگوئید.
 "اسم ما را خوشبو گردانیدی، پس تو را خوشبو کردیم و اسم ما را و گرامی داشتی، پس تو را گرامی داشتیم، اسم ما را پاکیزه کردی، پس تو را پاکیزه کردیم، قسم به عزت خودم نام تو را در دنیا و آخرت معطر می‌کنم."
 ... در قرن دوم بغداد مردی خوش گذران را شناخت که خوش گذرانی می‌کرد و سرگرم گناه کردن بود، وی بشر پسر حارث بود... کسی که بعدها "بشر حافی" گفته شد (لقب گرفت).
 و در یکی از شبها چیزی رخ داد که زندگی بشر را دگرگون کرد تا جایی که مردم به خاکی که او گام‌هایش را روی آن می‌گذاشت، تبرک می‌جستند.
 در آن شب دوستانش نزد او جمع شدند. در یک شب‌زنده‌داری، برای آواز خوانی و خوشگذرانی. صدای ابزار خوش گذرانی (آلات لهو موسیقی) از خانه به کوچه می‌رسید.
 در آن هنگام نور امامت خداوندی به کوچه نزدیک می‌شد ... امام موسی بن جعفر (ع) از خانه‌ی بشر گذشت. خانه پُر از صداهای شیطان بود. بی تردید شب‌زنده‌داری (شب‌نشینی) حرامی بود که، شیطان در آن جولان می‌داد ...! امام هدایت موسی کاظم (ع) ایستاد و در زد. زنی در را باز کرد ... به مردی که او را نمی‌شناخت نگاه کرد ... امام (ع) از وی پرسید:
 صاحب خانه آزاد است یا بنده؟!
 زن حیرت زده شد، و گفت:
 البته... آزاد است ...!

آن صدای مقدّس گفت:

راست گفتمی! اگر بنده ی خدا بود، حتماً از خداوند شرم می کرد!

سپس او را ترک کرد و برگشت (روانه شد).

بشر گفتگوی میان زن و مرد غریب را شنیده بود، پس به سرعت پا برهنه و سر برهنه به سوی در شتافت و بلند

او را (زن) صدا کرد:

چه کسی کنار در با تو حرف زد؟

[زن] از آنچه رخ داده بود او را باخبر کرد سپس پرسید:

به کدام طرف رفت؟

پس به سوی او [امام] اشاره کرد... بشر پا برهنه به دنبال او رفت تا این که به او رسید و به وی گفت: ای سرور

من! آنچه را که به زن گفتمی، برای من تکرار کن....

پس امام (ع) سخنش را برای او بازگو کرد. در آن هنگام نور خداوندی در دل مرد تابیده و ناگهان او را پوشاند

همان طور که نور خورشید، اتاقی تاریک و سیاه را می پوشاند. بشر دست امام (ع) را بوسید و هر دو گونه اش را به

خاک مالید، در حالی که می گریست و می گفت: البته بنده ام ...! البته بنده ام ...

از آن زمان صفحه ی تازه ی سفیدی در زندگی بشر شروع شد. و مرد توبه کار تصمیم گرفت که در طول

زندگی اش پابرنه بماند. روزی به او گفته شد: چرا کفشی نمی پوشی؟ گفت: زیرا سرورم با من آشتی نکرد مگر

وقتی که پابرنه بودم، و تا هنگام مرگ پابرنه خواهم ماند.

و اینگونه بشر بن حارث عبادت کننده ای از پاک ترین عبادت کنندگان و پارسایی از مشهورترین پارسایان شد.

درس دهم

گشودن دل ها

درباره ی اصفهان و آثار باستانی اش [مطالبی] شنیده بودم. ماشین ما را به شهر اصفهان جهت یک مسافرت و

گردش خانوادگی نزدیک می کرد.

بعد از این که به شهر رسیدیم، اندکی استراحت کردیم، سپس همگی به میدان "نقش جهان" رفتیم [این

میدان] از خوب ترین و زیباترین آثار باستانی است و در آن مسجدها و ساختمان های تاریخی دیگری هست.

پدرجان (پدرم)! ما در تاریخ نشانه های تهاجم متجاوزان را از جمله، نابودی و ویرانی و قتل و غارت در حق

بی گناهان دیده ایم ... ولی ...

ولی چه ای فرزندانم؟

ولی، فتح اسلامی ایران عجیب است!

تعجب در کجاست؟!

شگفتی در تأثیری است که این فتح از تمدن و شهرنشینی و شکوفایی علمی به جا گذاشت.

ای فرزندم! اسلام سرزمین‌ها را با هدف اشغال و چپاول و غارت، فتح نکرد.

بلکه قبل از فتح سرزمین‌ها، دل‌ها را فتح می‌کرد!

ای پدر! منظورت چیست؟

پدر یک فنجان چای نوشید، سپس گفت:

به عنوان مثال ... آیا در تاریخ، داستان فتح "سمرقند" را به دست مسلمان نخوانده‌ای؟!

مسلمانان در ایام خلافت عمر بن عبدالعزیز بدون هشدار و اعلان قبلی به شهر سمرقند حمله کردند.

پس ساکنان شهر شکایتی را به خلیفه تقدیم کردند، خلیفه شکایت را به قاضی ارجاع داد. پس قاضی به باطل

بودن فتح اسلامی شهر حکم کرد! زیرا فتح آن شهر برخلاف قوانین جنگی اسلام درزمینه ی نشر دین الهی بود.

اسلام از رزمندگان مسلمان نخست می‌خواهد به دین راستین دعوت کنند و در صورت عدم پذیرش از سوی

دعوت شدگان باید به دادن جزیه تن در دهند یا آماده‌ی جنگ شوند. و به همین خاطر دستور داد سربازان از

شهر خارج شوند.

وقتی که اهالی [شهر] این عدالت اسلامی را دیدند، خواستند در زیر پرچم اسلام بمانند

آری ای فرزندم! این راز بوجود آمدن بزرگ‌ترین تمدن در طول تاریخ است و آن تمدنی است که از نظر اخلاق و

رفتار و دانش از سایر تمدن‌ها ممتاز می‌شود.

درس یازدهم

بیداری و آزادی

ای برادرم در مشرق‌زمین و در هر مکان / ای برادرم در روی زمین و در هر وطن

به راستی که من کفن‌های تاریکی را دریده و دیوارهای سستی را ویران کردم.

من با وجود مرگ جاویدم / من با وجود میله‌های زندان زمانه آزاد هستم.

نابودی خواری

اگر سال‌ها بر روی خار راه برویم / و از آزار آن آنچه را دیده ایم، ببینیم؛

اگر برهنه و گرسنه شب را به صبح برسانیم و یا مانند پابرهنگان بیچاره زندگی کنیم؛

یقیناً علیه خودمان می‌شوریم و لگه‌ی خواری را از خود پاک می‌کنیم.

بیداری و آزادی

میلیون‌ها انسان از خواب خودشان بیدار شدند، آیا نمی‌بینی که پژواک آن، افق را پُر کرده است؟!

(صدای آزادی وطن)

به جست و جوی تاریخ خودشان پرداختند، بعد از اینکه روی زمین گم شدند و [تاریخ نیز] گم شد.

ای برادر من برخیز و از تابوت‌های رنج آزاد شو، تو مایه‌ی شگفت‌انگیزی یا مومیایی آن‌ها نیستی.

در همین جا اجدادم را دفن کردم، همین جا و آنان خاکش را کفن [برای خود] برگزیدند.
من بعد از پدرم [عمر خود را در آن] سپری خواهم کرد و فرزندم [نیز] بعد از ما سپری خواهد کرد.
سرزمین افریقا برای ما خواهد ماند و آن به مردمی غیر از ما متعلق نیست.

درس دوازدهم

سرور آیه‌های قرآن

« خدای یکتا که جز او هیچ معبودی نیست، زنده و قائم به ذات [و مدبّر و برپا دارنده و نگه دارنده همه مخلوقات] است، هیچ‌گاه خواب سبک و سنگین او را فرا نمی‌گیرد، آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است در سیطره مالکیت و فرمانروایی اوست. کیست آنکه جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند؟ آنچه را پیش روی مردم است [که نزد ایشان حاضر و مشهود است] و آنچه را پشت سر آنان است [که نسبت به آنان دور و پنهان است] می‌داند. و آنان به چیزی از دانش او احاطه ندارند مگر به آنچه او بخواهد. تخت [حکومت، قدرت و سلطنت]ش آسمان‌ها و زمین را فرا گرفته و نگهداری آنان بر او گران و مشقت‌آور نیست و او بلند مرتبه و بزرگ است. (255)

در دین، هیچ اکراه و اجباری نیست [کسی حق ندارد کسی را از روی اجبار وادار به پذیرفتن دین کند، بلکه هر کسی باید آزادانه با به کارگیری عقل و با تکیه بر مطالعه و تحقیق دین را بپذیرد]. مسلماً راه هدایت از گمراهی [به وسیله قرآن، پیامبر و امامان معصوم] روشن و آشکار شده است. پس هر که به طاغوت [که شیطان، بت و هر طغیان گری است] کفر ورزد و به خدا ایمان بیاورد، بی‌تردید به محکم‌ترین دستگیره که آن را گسستن نیست، چنگ زده است و خدا شنوا و داناست. (256)

خدا سرپرست و یار کسانی است که ایمان آورده‌اند آنان را از تاریکی‌ها [ی جهل، شرک، فسق و فجور] به سوی نور [ایمان، اخلاق حسنه و تقوا] بیرون می‌برد. و کسانی که کافر شدند، سرپرستان آنان طغیان‌گرانند که آنان را از نور به سوی تاریکی‌ها بیرون می‌برند آنان اهل آتش‌اند و قطعاً در آنجا جاودانه‌اند. (257) « ترجمه شیخ حسین انصاریان »

"در دین هیچ اجباری نیست"

زمانی که اسلام آمد این قاعده‌ی اساسی بزرگ را آشکارا ساخت: "در دین هیچ اجباری نیست، هدایت از گمراهی مشخص شده است" و در این قاعده‌ی اساسی، گرمای داشتِ خداوند نسبت به انسان جلوه‌گر می‌شود. اسلام راه هدایت و گمراهی را بیان کرده است و انسان را به پیروی از هر دو راه اختیار داده. و او را (انسان را) به پاسخ‌گو بودن نسبت به نتیجه‌ی کارش و اختیار مسؤولیت‌اش، موظف و مکلف کرد!

و این یکی از بارزترین ویژگی‌های آزادی انسانی است ...

ازادی عقیده، اولین حقوق انسان است.

و اسلام - که استوارترین روش زندگی برای جامعه‌ی انسانی است - ندا می دهد که "در دین اجباری نیست" و به پیروان خود می گوید که از مجبور کردن مردم [به پذیرش] این دین، منع شده‌اند...! سپس این آیه حقیقت ایمان را بیان می کند "هدایت از گمراهی مشخص شده است". ایمان همان هدایتی است که شایسته است انسان نسبت به آن حریص باشد و کفر همان است که شایسته است انسان از آن متنفر باشد.

درس سیزدهم

پرهیزکار و شیطان

قومی درختی را برای عبادت کردن به جای خداوند متعال برگزیدند، مردی پارسا این مطلب را شنید و گفت: کار آن‌ها بد کاری است. سپس تبری گرفت و رفت تا درخت را قطع کند. در راه شیطان مانع او شد و فریاد کشید:

ایست! چرا می خواهی آن را قطع کنی؟!

زیرا مردم را گمراه می سازد!

و تو با مردم چه کار داری؟! آنان را در گمراهی خود فرو گذار.

سخن تو، بد سخنی است! چگونه آنان را در گمراهی فرو گذارم؟ از [کارهای] واجب من است که آنان را هدایت کنم.

هرگز به تو اجازه نخواهم داد!

به زودی آن را قطع خواهم کرد!

در این هنگام شیطان یقه‌ی عابد را گرفت، مرد عابد او را به زمین زد و به وی گفت: آیا نیروی مرا دیدی؟

شیطان شکست خورده گفت:

فکر نمی کردم تو این چنین قوی باشی! مرا فرو گذار و هر چه می خواهی انجام بده ...!

روز بعد ... مرد پارسا رفت تا درخت را قطع کند. و در راه صدای شیطان را شنید که می گفت :

آیا امروز برگشتی که آن را قطع کنی؟!

آیا به تو نگفتم؟! ... چاره‌ای جز قطع آن نیست ... با تو خواهم جنگید تا کلمه‌ی "الله" بلند مرتبه باشد. شیطان

یقه‌ی او را گرفت و با هم جنگیدند ... تا این که شیطان افتاد! مرد پارسا بر روی سینه‌ی او نشست و شیطان به او

گفت:

واقعاً نیروی تو شگفت آور است! مرا فرو گذار و هر چه می خواهی بکن!

در روز سوم ... شیطان لحظه‌ای فکر کرد. سپس با نرمی حرف زد و پند گویانه به عابد گفت:

تو چقدر مرد خوبی هستی اما آیا می دانی چرا در قطع کردن درخت با تو مخالفت می کنم؟

من به خاطر مهربانی و دلسوزی نسبت به تو ، با تو مخالفت می کنم! زیرا عبادت کنندگان درخت بر تو خشم

خواهند گرفت! قطع آن را رها کن و من برای تو هر روز دو دینار طلا می گذارم و در امنیت و اطمینان زندگی

خواهی کرد! دو دینار؟!!

بله دو دینار زیر بالشتت ...!

چه کسی وفا کردن تو به این شرط را برای من ضمانت می کند؟!

با تو پیمان می بندم و راستی پیمانم را خواهی دانست .

از آن پس ... مرد پارسا هر روز صبح دستش را زیر بالش خود دراز می کرد و دو دینار درمی آورد

در صبح یکی از روزها طبق عادت، دستش را دراز کرد، ولی خالی بیرون آمد ... !

شیطان دینارهای طلا را از او قطع کرده ! در این هنگام مرد پارسا خشمگین شد و برخاست ... و تبرش را گرفت و برای بریدن درخت به راه افتاد.

شیطان در راه جلو او را گرفت و فریاد زد:

بایست! کجا!

به طرف درخت ... آن را قطع می کنم ...!

شیطان مسخره کنان قهقهه زد:

آن را می بری زیرا من طلا را از تو بریدم! چقدر کار تو، کار بدی است!

مرد پارسا به طرف شیطان یورش برد و لحظه ای با هم کشتی گرفتند، مرد پارسا به زمین خورد و شیطان با

غرور روی سینه ی مرد پارسا نشست، به او می گفت:

هم اینک نیرویت کجاست؟

از سینه مرد پارسای شکست خورده صدایی بیرون آمد که می گفت :

به من بگو...! ای شیطان چگونه بر من غلبه کردی؟!

پس شیطان گفت:

سؤال ساده و آسانی است. وقتی که به خاطر خدا خشمگین شدی بر من پیروز شدی و هنگامی که به خاطر

خودت عصبانی شدی، بر تو پیروز شدم. هنگامی که به خاطر اعتقاد خود با من جنگیدی مرا به زمین زدی و

زمانی که برای سود خود با من جنگیدی، تو را به زمین زدم!

درس چهاردهم

نمونه هایی از معجزات علمی قرآن

معجزه اثر انگشت

کافران "آفرینش نو" بعد از مرگ را انکار کردند و گفتند: آیا زمانی که ما بمیریم و خاک و استخوان شویم [باز

هم] فرستاده می شویم (برانگیخته می شویم)؟!

پس خداوند بلند مرتبه و متعال در اسلوبی تأکیدی به آنان گفت: آیا آدمی می پندارد که ما استخوان هایش را

گرد نخواهیم آورد؟ آری، ما قادریم که سرانگشتانش را بازسازی کنیم. (درست کنیم)

چه بسا کافران در آن هنگام عمق و معنی این آیه‌ی مبارک و علت تأکید کردن بر روی سرانگشتان از میان اعضای بدن را درک نکردند.

دانش، راز موجود در سرانگشت و اثر انگشت را کشف نکرد مگر در قرن اخیر (قرن بیستم)، و معلوم شد که هر کدام از انگشت‌ها خط‌هایی آشکار دارند که اصلاً امکان ندارد بین دو نفر و حتی بین دو انگشت مشابه باشند. خداوند پاک و بلند مرتبه می‌گوید:

بزودی نشانه‌های خود را در آفاق و در وجود خودشان به آن‌ها نشان خواهیم داد تا برایشان آشکار شود که او حق است.

انسان جهانی پیچیده است و زمانی که درهای این جهان را به صدا درآوریم واقعاً شگفتی ما بزرگ می‌باشد. (خیلی شگفت زده می‌شویم)

بدون شک دانش جدید ثابت کرده است که:

وقتی سلول‌های عصبی جسم را در یک خط قرار دهیم طول آن‌ها به چند برابر فاصله‌ی میان زمین و ماه می‌رسد.

در یک چشم، بیشتر از صد و چهل میلیون گیرنده‌ی حساس نور وجود دارد و هر چشمی تقریباً نیم میلیون بافت عصبی دارد که تصویر را به صورت رنگی دریافت می‌کند.

رنگ سبز

رنگ سبز، رنگ برتر در قرآن است، تا آن‌جا که راجع به مقام بهشتیان می‌خوانیم: جامه‌هایی سبز از دیبا و ابریشم می‌پوشند.

بر بالش‌های سبز تکیه می‌زنند ...

دانشمندان به این نتیجه رسیده‌اند که رنگ بر روی رفتار انسان و احساسات او تأثیرگذار است و رنگی که در درون انسان شادی و خوشحالی به پا می‌کند و در آن (درون انسان) شادمانی و عشق به زندگی برمی‌انگیزد، رنگ سبز است!

درس پانزدهم

اسلام و پیشرفت

می‌گویند در اسلام ظلم وجود دارد زیرا هواداران خود را از پیشرفت باز می‌دارد.

اگر آن حقیقت داشته باشد، پس چگونه مسلمانان اولیه در عهد آغازین پیشرفت کردند؟!

و اگر امروز گناه مسلمان نادانی‌اش است نادانی مسلمان چه ارتباطی به اسلام دارد؟!

آیا مگر جز این است که علم در اسلام واجب است؟ و آیا مگر ملتی بدون آموختن علم به سروری رسید؟

قطعاً اسلام بینش‌های اقوام (مردمان) به خواب رفته را برای عظمت و پیشرفت بیدار کرده است.

و با هدایت دژهای جاهلیت را ویران ساخت و ریسمان‌های محکم گمراهی را از جا درآورد.

و به وسیله‌ی دانش اراده‌های مصمم را فعال کرد و برای پیروانش عظمتی را بنا کرد که ویران‌شدنی نیست. و افکار مردم را از بندهای آن (جاهلیت) رها ساخت و با افکاری تشنه به سوی عظمت به پرواز درآمدند.

درس شانزدهم

زاد و توشه کجاست ... ای مسافر؟!

ای فلانی! عقلت تو را به سوی توبه فرا می‌خواند و هوای نفست مانع می‌شود ... و میان آن دو جنگ است. اگر لشکر اراده را آماده کنی، دشمن می‌گریزد.

نیت نماز شب می‌کنی، ولی می‌خوابی و در مجلس موعظه می‌نشینی و گریه نمی‌کنی، سپس می‌گویی، علت چیست؟! "بگو: از جانب خودتان است."

در روز، نافرمانی و گناه کردی ... و در شب خوابیدی. حرام خوردی و دلت تاریک شد ...!

زمانی که مُشک، [رنگِ] آب را تغییر دهد، وضو گرفتن ممنوع می‌شود، پس با نجاست چطور می‌شود؟! (وضو با نجاسات چطور می‌شود؟!)

بیشتر فساد دل از آمیخته شدن چشم به گناه است. تا زمانی که در چشم با "فرو بستن چشم" محکم باشد، دل از آفت در سلامت است و زمانی که در باز شود،

پرنده پرواز می‌کند ... و چه بسا بازنگردد ...!

شگفتا با تسبیح سبحان‌الله می‌شماری ... آیا برای شمارش گناهان تسبیح دیگری در نظر گرفته‌ای؟! ای آن که تاریکی را بر روشنایی برمی‌گزینی ... اراده‌ی مگس بالاتر از توست ... هر گاه خانه تاریک شود، مگس به سوی نور می‌رود.

باید در اندیشه‌ی دین خود باشی همان‌طور که در اندیشه‌ی دنیایت هستی! اگر لباست به میخی گیر کند ... برای آزاد کردن آن به عقب باز می‌گردی ... این میخ پافشاری [برگناهان] است که بر دل تو چنگ زده است ...! اگر دو گام در پشیمانی به عقب برگردی، خلاص می‌شوی.

باید اراده‌ای وجود داشته باشد که با دور اندیشی (احتیاط) همراه باشد. هر که برای گریه‌ی کودک دلسوزی کند، نمی‌تواند او را از شیر بازگیرد.

گناهان سم هستند و اندکی از آن کشنده است. دنیا پشت سرت و آخرت در برابرت است و درخواست آنچه پشت سرت است، شکست می‌باشد.

وای بر تو! دوستی دنیا را فرو گذار زیرا رهگذر وطن نمی‌گزیند.

شگفتا! دانه‌ای از دستت می‌رود، گریه می‌کنی ... و عمرت تباه شده است درحالی که می‌خندی! عمر در خدمت کردن به بدن سپری شد ... در حالی که تمام آرزوهای دل همچنان بر جا است.

به خدا سوگند، کار برادران یوسف زمانی که یوسف را به بهای اندک فروختند، از [کار] تو شگفت‌آورتر نیست هنگامی که خود را برای یک ساعت گناه فروختی.

بر گناه کردن جسارت نمودی، پس نقطه‌ی جیم دگرگون شد! [جَسَرَ = جسارت کرد، به خَسَرَ = زیان دید، تبدیل شد]

ای مسافر بدون توشه ...! هیچ شتر و اسب راهواری وجود ندارد!

ای کشاورز ...! زمان درو فرا رسیده است!

موفق باشید

بهنام منادی سال 1394-95

Al-moalem.blog.ir